

بصائر یمینی

وقف کتابخانه مدرسه فیضیه قم

یکی از تفسیرهای قدیمی و مهم فارسی که تاکنون چاپ نشده و قدرش مجهول مانده بصائر یمینی است. البته علل زیادی می‌توان برای این که چرا این کتاب نفیس کمتر مورد عنایت ارباب علم و ادب قرار گرفته فرض کردولی شاید علت اصلی کم بودن نسخه‌های خطی آن باشد. استوری که تقریباً فهرست کاملی از نسخه‌های خطی کتابهای فارسی ترتیب داده سه نسخه از این کتاب را معرفی کرده است (ترجمه بخش علوم قرآنی از کتاب *Persian Literature* به قلم مرحوم عباس اقبال در دفتر نخستین از نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران، ص ۸۷) که همه ناقص و فقط شامل قسمت کمی از اصل کتاب هستند (استوری مشخصات این سه نسخه را به اختصار ذکر کرده: ۱- نسخه پطرزبورگ شوروی مورخ ۲۶۰۱ - نسخه‌ای که در فهرست ایوانوف معرفی شده ۳- نسخه کتابخانه بایزید ترکیه).

نسخه‌ای از بصائر در کتابخانه آستان قدس هست که استوری از آن بی‌خبر بوده است و این نسخه با آن که در ۶۱۰ یعنی چند سالی بعد از نسخه شوروی نوشته شده و فقط نصف کتاب است و افتادگی‌هایی هم دارد ظاهراً از نسخه‌های دیگر بهتر و کامل‌تر است.

این نسخه در جلد اول فهرست کتابخانه آستان قدس (فصل سوم - تفسیر) معرفی شده است و به طوری که می‌دانیم جلد اول و دوم و سوم فهرست کتابخانه آستان را جمعی نوشته‌اند (اسم کسانی که در این کار مباشرت داشته‌اند و تفصیل مطلب را من پیش از این نوشته‌ام. رک نامه آستان قدس شماره ۲۵ مقاله کتاب الحشائش ص ۴۰) و این قسمت را به قراری که آقای دکتر فیاض می‌گفتند ایشان نوشته‌اند.

اسم کتاب به صورت‌های مختلف ضبط شده: عوفی می‌نویسد: «تفسیر بصائر یمینی»

(لباب الالباب چاپ مرحوم سعید نفیسی ص ۲۳۳). حاجی خلیفه در کشف الظنون «البصائر فی التفسیر» نوشته است (به نقل استوری). مرحوم صنیع الدوله در فهرستی که در آخر جلد دوم مطلع الشمس از کتابهای آستانه ترتیب داده در ضمن «کتاب تفاسیر خاصه» از کتابی به نام «بصائر الدرجات» اسم برده است که مشخصات آن با همین نسخه بصائر یمنی تطبیق می‌کند (ج ۲ ص ۴۸۵). در آخر نسخه کتابخانه قدس کاتب «کتاب البصائر فی الوجوه والنظائر» ذکر کرده است (نسخه ۱۲۱۵ صفحه آخر). اگرچه اول نسخه آستانه افتاده است و معمولاً اسم کتاب در دیباچه ذکر می‌شود و احتمال این هست که آنچه کاتب در آخر نسخه می‌نویسد معتبر نباشد و به این ترتیب نمی‌توان اظهار نظر دقیق و قطعی کرد ولی نویسنده این سطور همان بصائر یمنی را که عوفی نقل کرده بهتر می‌داند. عوفی کتاب لباب الالباب را ظاهراً در ۶۱۷ تالیف کرده است (مقدمه علامه قزوینی، چاپ مرحوم سعید نفیسی صفحه هفده) و طبعاً قول او برای کتابی که در حدود نیم قرن قبل تالیف شده، اعتبار دارد (در پایان سلطنت بهرامشاه اختلاف قول هست: ۵۵۲ (استوری و طبقات سلاطین اسلام) و ۵۴۷ (بثورث)).

لقب بهرامشاه یمن الدوله بوده است و این که کتاب را بصائر یمنی می‌گویند از باب انتساب و یادان جهت است که به نام او تالیف شده است.

در مورد بصائر نیز باید گفته شود که مؤلف مطالب را تحت عنوان بصیره یا بصیره ذکر کرده است و چون بصائر جمع بصیره است اسم مجموع آن مطالب را بصائر گذاشته است.

آقای واعظ زاده دانشیار دانشکده معقول و منقول مشهد که مدتی راجع به نسخه‌های بصائر وقت صرف کرده اند معتقدند که نیشابوری دو کتاب داشته است یکی تفسیر بصائر و دیگر بصائر فی الوجوه و النظائر!

راجع به شرح حال مؤلف بصائر، مثل اغلب بزرگان ایران اطلاع کافی نداریم تنها کسی که از متقدمان در این باره شرح مختصری نوشته عوفی است. عوفی در لباب الالباب و در ابتدای فصل «بلاد جبال و حضرت غزنین» حضرت به معنی پای تخت و دربار است و در متون قدیم مکرر آمده است از جمله در شعر شمس طبسی و ظهیر فاریابی شواهدی دارد که: دیوان شمس طبسی ص ۳۹۴ و دیوان ظهیر فاریابی ص ۱۴۱. گاهی هم به معنی قصر می‌آید

ولی در اینجا بهمان معنی اقامت گاه پادشاه و پای تخت است . رك . آندراج و تعلیقات دیوان شمس طبسی ص ۳۰۴) ولو هور و توابع آن « مختصری در باره بصائر و مؤلف آن نوشته است (چاپ سعید نفیسی ص ۲۳۲) که همان را استوری به اختصار نقل کرده است. به موجب شرحی که عوفی نوشته مؤلف بصائر « فخرالدین محمد بن محمود بن احمد نیشابوری » است . ولی استوری متذکر شده است که حاجی خلیفه در کشف الظنون ظهیرالدین ابی جعفر (یا : ابوجعفر - در دفتر نخستین) محمود بن محمود آورده است (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران ص ۷۷ - فهرست کتابخانه آستان قدس ج ۱) . عوفی از پدر او بیان الحق محمود نیشابوری تجلیل کرده و چنین نوشته است « لطایف و غرایب و تصانیف او در انواع علوم در اطراف جهان مشهور است و جمله مقبول » (ص ۲۳۳) و بعد می گوید تفسیر بصائر یمینی را نیشابوری در زمان بهرامشاه تالیف کرده و در آن وقت از فحول ائمه غزنین بوده است سپس دو اثر دیگر به او نسبت می دهد : یکی رای آرای در ترجمه غرر و سیر که گویا منظورش غرر اخبار ملوک فرس و سیرهم ثعالی بوده است و دیگر صحیفه الاقبال در معارضه تیغ و قلم یا در مناظره شمشیر و قلم (ایضاً لباب الالباب ص ۲۳۳) . و حتی متذکر می شود که « او را تصانیف بسیار است » . استوری به نقل از حاجی خلیفه می نویسد : « وی مؤلف دیوانی » است (دفتر نخستین ص ۷۸) و آقای سعید نفیسی ظاهراً به استناد قول حاجی خلیفه نوشته اند که نیشابوری دیوان شعر داشته است (تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ج ۲ ص ۷۲۸) ولی اگر داشتن دیوان شعر او مسلم نباشد در این که شعر می گفته تردید نیست زیرا عوفی رباعی شیوایی به نام او آورده که می رساند صاحب ذوق و قریحه بوده است . در شان نزول این رباعی شرحی در لباب الالباب هست که استوری خلاصه آن را نقل کرده است (دفتر نخستین ص ۷۸) : در سال ۵۲۹ (در لباب الالباب بدون تاریخ است ولی استوری قید کرده است ۵۲۹) که سلطان سنجر به قصد مائش بهرامشاه عزم غزنین کرده بود بهرامشاه ، نیشابوری ، مؤلف بصائر را به وساطت فرستاد . او در تگین آباد (یا تگین در بیهقی) به لشکر گاه سنجر رفت و به قول عوفی « حرمت پیری » اوسبب شد که با ریافت و در مجلس سنجر آن رباعی را که خود سروده بود خواند .

تاریخ تالیف بصائر درست معلوم نیست . حاجی خلیفه ۵۷۷ نوشته است (به نقل استوری و استاد فیاض در جلد اول فهرست کتابخانه آستان قدس) ولی استوری و استاد فیاض در صحت این قول تردید کرده اند و دلیل آورده اند که در سال ۵۷۷ حکومت غزنویان آخرین مراحل سقوط را طی می کرده است . آخرین فرد خاندان غزنوی تاج الدوله خسرو ملک بود که بر اثر

فتور در سال ۵۵۶ غزنین را از دست داد و سرانجام در سال ۵۸۲ طومار حکومت غزنویان بدست افغانان غوری در نور دیده شد (طبقات سلاطین اسلام ص ۶۰-۲۵۹). از طرف دیگر چنان که گفته شد بصائر یمینی به نام یمین الدوله بهرامشاه نوه سلطان مسعود غزنوی تالیف شده است .

(سلطنت بهرامشاه به قول Bosworth از ۴۷-۵۱۲/۵۲-۱۱۸ او به قول استوری ۵۱۱-۵۵۲/۱۱۱۸-۱۱۵۷ بوده است رك . Ghaznavids و دفتر نخستین ص ۷۷) بنا بر این تردید نیست کتابی که در عهد بهرامشاه تالیف شده و منتسب به اوست نمی تواند در ۵۷۷ یعنی بعد از سلطنت آن شاه نوشته شده باشد مگر این که به قول استاد فیاض و شروع و تالیف و تسمیه کتاب را خیلی مقدم بر فراغ بدانیم « فهرست کتابخانه آستان قدس ج ۱) . مرحوم سعید نفیسی دوروایت نقل کرده است: ۵۵۲ و ۵۷۷ (تاریخ نظم و نثر ج ۲ ص ۷۲۸) و چون سال ۵۵۲ به روایتی آخرین سال سلطنت بهرامشاه بوده است از ۵۷۷ که ما خود از کشف الظنون است صحیح تر و قابل قبول تر به نظر می رسد .

یمین الدوله بهرامشاه که تفسیر بصائر یمینی به نام اوست پسر مسعود سوم و او پسر ابراهیم و او پسر مسعود اول پسر سلطان محمود غزنوی است . (طبقات سلاطین اسلام ص ۲۶۱) و این سعادت را دارد که نامش در کتابها مخلد شده است .

کتاب کلیله و دمنه بهرامشاهی به نام اوست و نصرالله منشی در دیباچه کلیله او را ستوده است (صفحات ۸-۹-۱۰-۱۵-۲۳ از چاپ مصحح استاد مینوی) . استاد مینوی از باب شك علمی که لازمه هر تحقیق عالمانه ای است احتمال داده اند ممکن است عبارت « سخن - شناسی و تمیز پادشاهانه» (مقدمه مصحح صفحه ی ویا) را که نصرالله منشی در شان بهرامشاه نوشته است جزء تعارفات مرسوم بین خادم و مخدوم و از زمره عبارتهایی باشد که در دیباچه همه کتابهای قدیم هست ولی ظواهر امر دلالت دارد که بهرامشاه در تشویق اهل فضل و ادب اهتمامی داشته و قدر بزرگانی چون نصرالله منشی و محمد نیشابوری و سنائی را می شناخته است . سنائی مثنوی حدیقه الحقیقه را به نام بهرامشاه کرده است و چنان که نوشته اند بهرامشاه خواست خواهرش را به همسری سنائی در آورد و او نپذیرفت (تاریخ ادبیات در ایران آقای دکتر صفا ج ۲ ص ۵۵۳ و ۵۶۴) و از سربنی نیازی گفت :

من نه مرد زن و زرو جامم بخدا گر کنم و گر خواهم

(تذکره دولتشاه نسخه خطی نگارنده)

بصائر یمینی یکی از آثار گران قدر فارسی و در بین تفاسیر خاصه ممتاز است . اهمیت آن از لحاظ تطور زبان و نثر فارسی محتاج به شرح نیست زیرا کتابی که در قرن ششم هجری به زبان فارسی پاک خراسان نوشته شده باشد برای دوستداران زبان و ادب فارسی ارزش بسیار دارد . استاد فیاض در این خصوص نوشته اند : « این کتاب در فن خود بسیار ممتاز و در زبان فارسی کتابی بدین خوبی و جامعیت در باب خود تالیف نشده است » (فهرست کتابخانه آستان قدس ج ۱) . از لحاظ موضوع و علوم قرآنی نیز بصائر کتاب پرارزش و نفیسی است به خصوص که شیوة تالیف و تدوین آن با سایر تفسیرها فرق دارد . در تفسیرهای فارسی معمول این است که ابتدا ترجمه تحت اللفظی آیات را می آورند و بعد در باره شان نزول و اختلاف قرائت و دقایق صرف و نحوی بحث می کنند و گاهی هم قصص قرآن را به تفصیل می آورند . در بصائر مؤلف تحت عنوان بصیره یا بصیره اداى منظور کرده و کتاب را بر حسب موضوع به فصولی تقسیم کرده است . سه فصل اول کتاب را از روی نسخه آستانه بدرستی نمی توان مشخص کرد زیرا این نسخه به قراری که استاد فیاض متذکر شده اند « ناقص است و فقط يك نصف اول کتاب است آنهم ناقص از اول و اواسط آن متفرقه و اوراقی افتاده و این قسمت بدون جهت در دو جلد تجلید و گویا بعضی اوراق مقدم و مؤخر شده » (فهرست کتابخانه آستان قدس ج ۱) و احتمال می رود آنچه پیش از فصل چهارم (الفصل الرابع) آمده قسمتی از فصل سوم باشد .

در ورق اول بعد از چند سطر که بر اثر مرور زمان محو و ناخوانا شد بصیره فی القراءه و القرآن است که گویا مربوط به حرف ق از آخر کتاب باشد که در صحافی به اول نسخه آمده است . ورق دوم و سوم درباره ناسخ و منسوخ است . مخصوصاً در ورق چهارم فهرستی از « آن سورتها که در ناسخ و منسوخ نیست » و سوره هایی که « در ناسخ است و منسوخ نیست » و آنها که « در منسوخ است و ناسخ نیست » و « در ناسخ و منسوخ جمع است » داده شده است که از لحاظ علوم قرآنی اهمیت زیاد دارد . پس از آن در هر بصیره یا بصیره یکی از سوره های قرآن - از حمد (سوره اول - فاتحه) (۴ ب) تافی ارایت (سوره ماعون ۱۰۷) (۳۶ ب) را شرح داده (هفت سوره آخر را ندارد) و کلیاتی در باره وجه تسمیه هر سوره و این که مکی است یا مدنی و عدد آیات و کلمات و حروف و ناسخ و منسوخ و فضیلت آن ذکر کرده است باسقطانی در بعضی قسمت ها (به جای اسم سوره آغاز آن را نوشته است) .

ورق ۳۷ که در صحافی از جای خود برداشته شده درباره قیامت و یوم البعث است . از ورق ۳۸ تا ۴۰ شرح کلماتی که معرفت آنها « قبل الخوض فی وحوه القرآن » مورد حاجت است

شرح داده شده است و اینها پانزده کلمه است چون: تاویل و تفسیر و معنی و تنزیل و وحی و کلام و قول و کتاب و فرقان و قرآن و سوره و آیت و کلمه و مصحف و حرف . فصل چهارم و پنجم کامل است (۴۰ ب تا ۴۲ ب) : الفصل الرابع فی ذکر اسما القرآن ، الفصل الخامس فی ترتیب نزول سورا القرآن فصل ششم در معرفه نزول قرآن است « الفصل السادس فیما لا بد من معرفته فی نزول القرآن » و در آنجا ورق دیگری می آید که مربوط به این فصل نیست (۴۳) « مطالبی تحت عنوان « تلاوم کلمات و حروف » ، « فواصل و مقاطع آیات » ، « تجانس الفاظ » ، « تصریف قصص (یا : تعریف) و احوال » ، « تضمین حکم و اسرار » ، « میالفت در اسما و افعال » ، « حسن بیان » و « تمهید مصالح » به اختصار ذکر شده است .

از ورق ۴۴ به بعد یعنی تا آخر ورق ۵۶ از جلد اول و تمام ۱۳۲ ورق جلد دوم کلمات مهم قرآن به ترتیب حروف تهجی شرح و معنی شده است و البته هم در بعضی جاها افتادگی هست و هم در صحافی گاهی ترتیب اوراق بهم خورده است . این قسمت از کتاب که نمونه ای از آن نقل کرده ایم بسیار مفید و ارزنده است زیرا مؤلف که در علوم قرآنی صاحب نظر و به قول عوفی از « فحول ائمه غزنین » و دانشمندان به نام زمان خود بوده است نهایت دقت و باریک بینی را که در شان هر محقق و صاحب نظری از این قبیل است معمول داشته است . رسم او اینست که ابتدا کلمه را معنی کند و درباره اشتقاق و تصریف و معانی و وجوه مختلف آن بحثی عالمانه داشته باشد و اقوال علمای بزرگ سلف را بیاورد و اگر لازم است به اشعار و اقوال مشهور استناد کند و نشان دهد که این کلمه چند بار در قرآن آمده و در هر جا چه معنی داشته است (جلد اول از اضافه تا اعلی و جلد دوم از اظلم تا شفاعه)

راجع به نسخه آستانه چون در فهرست چاپی کتابخانه معرفی شده است احتیاج به شرح و بسط نیست (رک . ج . شماره ۱۲ و ۱۳ از فصل سوم) .

این نسخه به خط نسخ بر روی کاغذ زرد ضخیم قدیمی نوشته شده و هر صفحه ۱۹ بیت کتابت دارد . عنوانها اغلب به سنگرف است و بعضی هم با مرکب سیاه و به خطی درشت تراز متن . در رسم الخط نسخه خصوصیت منحصری دیده نمی شود و تقریباً همان شیوه ای است که در بیشتر کتابهای قدیمی هست .

بین پوب و گک و کک در کتابت فرقی نیست . آنکه و آنچه به رسم قدیم انک و انج است . که گاهی به صورت کی و اغلب به همان شکل معمولی که نوشته شده است . روی ی آخر غالباً دو نقطه گذاشته شده است مثل شامی (بصیره عبدالرحمن) و زیر س هم به ندرت سه نقطه دیده می شود (است در بصیره یا ایها النبی) . علامت اضافه شبیه همزه یا سریایی است که امروز

می گذارند : سایه شجره (ج ۱ - اب) . قاعده دال و ذال گاهی رعایت شده است . احتمال این می رود که نسخه را دستکاری کرده باشند زیرا بعید بنظر می رسد در نسخه ای که در ۶۱۰ کتابت شده کاتب هژده را با سه نقطه بنویسد (بصیره فی تباين) و از آن گذشته رنگ مرکب اغلب کلمات خیلی پررنگ تر از آنست که باید باشد .

این نسخه را ابن خاتون وقف کرده است و مهر بیضی او که تاریخ ۱۰۶۷ دارد در حاشیه اغلب اوراق کتاب زده شده است (راجع به ابن خاتون نویسنده این سطور پیش از این در نامه آستان قدس شماره ۱۴ و ۱۳ توضیح داده ام . اسدالله خاتونی ظاهراً از خاندان ابن خاتون عاملی است و چهارصد جلد کتاب در سال ۱۰۶۷ وقف کرده است . رگ شماره ۱۴ ص ۴۴ رساله جبر و مقابله شماره ۶ صفحه ۵۵-۵۶)

عبارت مهر او اینست : « این کتاب را با سیصد و نود و نه جلد دیگر وقف آستان حضرت امام علی ابن موسی رضا نمود اضعف عباد الله الغنی ابن شیخ محمد مومن اسدالله الخاتونی که ساکنان مشهد مقدس از مطالعه آن بهره مند گردند . هر که بفروشد بلعنت خدا و نفرین رسول و غضب امام گرفتار شود ۱۰۶۷ ه . »

یادداشت قابل ملاحظه ای در این کتاب نیست . مقداری دست نویس از عمال آستان قدس هست که در مواقع بازدید کتابهای کتابخانه نوشته اند و عبارت « داخل عرض شد » را که اصطلاح اداری (راجع به این اصطلاح در شماره ۵ نامه آستان قدس توضیح داده ام رگ پاورقی صفحه ۵۰) متداولی بوده است با تاریخ و گاهی مهر همراه کرده اند . از قدیم ترین آنها مهر عبدالحمی الرضوی با تاریخ محرم ۱۱۵۴ (آ ۱ ، ج ۱) و بهاء الدین علی الملوی در ربیع الاول ۱۱۹۶ قابل ذکر است (آ ۱ - ج ۲) . یادداشتی هم به امضای روح الله منشی که بعد دستکاری کرده و به صورت غیاث الدین (ظ) محمد ابن روح الله المنشی « در آورده اند در جلد اول هست که می رساند این نسخه وقتی در تملك وی بوده است .

کاتب عبارتی در آخر جلد دوم آورده است که در فهرست چاپ کتابخانه آستان قدس نقل شده است و چون در بعضی موارد اختلاف قرائت داریم در اینجا آورده می شود :

« تم النصف الاول من كتاب البصائر في الوجوه والنظائر على يد العبد الضعيف الراجي رحمة ربه وغفرانه محمد بن عین الدوله بن عبدالله الرومی ثم الرازی متع الله به صاحبه الصدر الامام الاجل الكبير العالم العابد المتقي ركن الدين شهاب الاسلام تاج الائمة فخر العلماء شرف المناظرين محمد بن عثمان بن محمد بن سعيد الساوی رحمه الله (در فهرست چاپی : رحمه الله) تعالی بفضله و کرمه انه مجيب الدعوات و وقع الفراغ منه (در فهرست چاپی : سنه) يوم الاثنين وقت العصر الخامس من شهر الله الحرام محرم سنه عشر و ستمائه في بلد ساوه في الخانقاه المنسوب

الی الصدر صاحب الکبیر (دست خوردگی دارد) ظہیر الدین معین الاسلام فی المحلۃ الغلوانیہ
.... (درست خوانده نمی شود).

اکنون نمونه‌هایی از متن آورده می‌شود:

اما تفسیر

از طریق لغت تبیین و ابضاح باشد چنانکه گویند فسرت الحدیث ای بینته و اوضحته و اشتقاق تفسیر
گفته اند گروهی که از تفسره گرفته اند و هی نظراً لطیب فی البول لاستخراج الدوا و العلة فکذلک المفسر ینظر
فی الایه لاستخراج حکمها و معناها . و گویند این کلمه مشتق از آنجا است که عرب گویند فسرت الفرس
و فسرته ای اجرینده و اعدینه اذا کان محصوراً ای اذا حصر لیستطلق بطنه. بس معنی تفسیر آن بود که خداوند خاطر
اسب فکرت را جویند و در میدان معانی تا سر آیت استخراج کند و عقد اشکال آنرا حل کند. و گویند معنی تفسیر
روشن کردن بود و عرب گویند سفرت المرأة اذا کشف قناعها عن وجهها و سفرت البیت اذا کسنته . و سفر را
سفر گویند لانه تفسر فیہ الاطلاق . و سفره را سفره گویند لانها تسفر فیظهر ما فیها . قال الله تعالی و الصبح
اذا اسفر ای اضاء . و برین قول این کلمه از قبل مقلوبات بود بدان معنی که تفسیر در اصل تفسیر بوده
باشد بر قیاس جذب و جذب و صعق و صعق و بیر (کذا ظاهراً کم دارد) عمیق و معیق و ما طیبه و ایطبه و هم برین
قیاس بود فسر و سفرو آنرا از حد ثلاثی بحد تنغیل آورده مبالغت را. فکان المفسر یتبع سورة فسورة و ایه
فایه و کلمه فکلمه لاستخراج المعنی و تحقیقته کشف المنغلق من المراد بلفظه و اطلاق السحتیس عن الفهم به

(۳۸ آ - ج ۱)

بصیرة فی الحدیث

بدانک حدیث اسمی است بروزن فعلی که اطلاق کنند بر سخنانی که آنرا روایت
کنند و در خیر و شر معتبر بود . و حدیث نیز ضد قدیم بود و احدثه هم بمعنی حدیث باشد و جمع
او احادیث و اخباری که از پیغمبر منقول بود آنرا احادیث گویند و اشتقاق همه از حدوث
است بمعنی نوشدن پس سخن را حدیث گفتند از بهر آنکه يحصل و یحدث بعد مالم یکن
یقول حدث یحدث حدوثاً. و حدث گویند بضم الدال آنرا که حدیث بسیار گویند. و حدث
بفتح دال ناقص طهارت بود و نوجوان را حدث گویند و حدثت نوجوانی و نوجوان شدن و فعل از و حدث
یحدث و جمع حدث احداث. و حادثه آنچه نو گردد در روزگار از بلا و جمعش حوادث. و حدثان
اسمی است شب و روز را. طوارق الحدثان و قایمی که در شب و روز افتد و کان ذلك فی حدثان
الامر ای اولها. و احداث نو کردن و محدث نو کننده و محدث نو آورده. و تحدیث روایت کردن
حدیث و راوی را نیز محدث گویند و منه قولهم حدثنا فلان عن فلان. و استحداث چیزی نو-

ساختن. و تحدث و محادثه با یکدیگر سخن گفتن. له قال علیه السلام حادثوا القلوب بذكر الله فانها سريعة الدور اي که قريب عهد اريد دلها را بذكر حق. قال علیه السلام اتقوا الملاعن واعدوا النبل قيل وما الملاعن قال مجالس الناس و متحدنهم و قال و اياکم و محدثات الامور فان کل محدثه بدعة و کل بدعة ضلالة و من احدث فی امرنا هذا ما ليس منه فهو رد. و قال سيکثر عنی بعدی الاحاديث فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب فانبذوه. و قال من تعلم اربعين حديثا بعثه الله يوم القيامة (٥٧ آ) فقيها عالما، شعر للشافعي رضي الله عنه.

كل العلوم سوى القرآن مشغلة
او الاحاديث من دون الدواوين
فبالقران اقيمت كل مايلة
و بالحديث استقامت دولة الدين
العلم ما كان فيه حدثنا (في مال)
و ما سواه فوسواس الشياطين
و حديث در قرآن بر پنج وجه آيد :

اول بمعنى اخبار و آثار اتحدثونهم بما فتح الله عليكم اي تخبرونهم. دوم بمعنى سخن و گفتار و من اصدق من الله حدثنا اي قولاً. سيم بمعنى قرآن و گفتار پادشاه کامگار فاتوا الحديث مثله فباي حديث بعده يومنون اي القرآن. چهارم قصها و پند با اعتبار الله نزل احسن الحديث اي احسن القصص. پنجم بمعنى عبرت در حديث كفار و فجار فجعلناهم احاديث.

الباب السابع

في وجوه الكلمات المفتحة بحرف الحاء

ج ٢

بصيرة في الدهن

بدانك دهن اسمی است بر وزن فعل بمعنى روغن جمعش ادهان. مصدر از و دهن ايد بفتح دال اي چیزی را بر روغن چرب کردن. و يفعل و يفعل در مستقبل و ی لغت است. يقول دهن يدهن و يدهن دهناً. و داهن فاعل از و. و دهان روغن گر. و دهنی فعلی بود بمعنى مفعول. و مدهون گویندان چیزی را که بر روغن رنگ ویرا بسته گردانند از چوبینها و غیر آن. و دهان اديم احمر است یا مس گذاخته یا روغنهای مختلف جوشان بر اختلاف اقوال از مفسران. و ادهان باطل با کسی در ساختن. و مدهانه حق را باطل پوشیدن. و تدهين و ادهان بر روغن چرب کردن. تدهن خود را بر روغن چرب کردن. قال علیه السلام حين ولدنا الحسين دسموانوته بشيء من الدهن و ادلكوا لهاته بشيء من التمر.

شعر

اکلت قطایفاً فلبست منها
 سمید مخمل حشیت بلوز
 قطایف ادقأت ظهری و بطنی
 یشاب بسکر یعلی بدهن
 طعام جامن جنات عدن
 اذا فکرت فیه اقول هذا

وده تواند و هو بید که الاصار بصیرة فی الدهن بدانکه دهن اسمی است بر وزن قول یعنی روغن هفت
 ادهان مصدر از و دهن از بدین معنی است که چیزی که از روغن هر یک کردن و معول و معقول که استقبال و لغت است
 لغز از دهن بگردد و بدهن که هفتا و ذاهن ماعلا از و و هتان روغن سکر و دهن فعلی بود یعنی معول و دهن
 گویند از هفتا که بر روغن نکند بر اینسته کرد انداز جو بیجا و غیر آن که دهنان دم امر است یا س که از آخته یا رعنا
 مختلفه هوشان بر اختلاف افعال از معنای و ادهان یا طریال که در ساعت و مذاکته حق را باطل بوشیدند و در هین
 و ادهان بر روغن هر یک کردن بگردد از دهن هر یک کردن که فال علیه السلام جزو الالمین و یخبروا ان الله نسی
 من الدهن و انما هو الله شیء الذی شیء اعطت قطایفاً نلبست منها قطایف از و انما فعلی و بطنی
 همدست مخمل حشیت بلوز یشاب بسکر یعلی بدهن ازانکه کتب منه اولی هذا طعام جامن جنات عدن
 و دهن در کلام عرب و قرآن بر هفت وجه آمده اولی روغن که در باران ضعیفه سیمین مفاصل از اعضا
 چهارم یعنی حماقت عالیه دهن که شجر الحوقه شجر علی بود که سفندان را بر مثال دوار مردم را ششم ادیم
 امر یا کوهها که از آخته یا روغنها مخلوط با انشتت السما فکانت وردة کالدهان هفتم دهن ای بود از چیزی را
 که از روغن کشند و شجره تخرج من طور سینا تنبت بالدهن ای تنبت الدهن و البازایده و تنبت و معها الدهن او تنبت

(متن - وجوه)

ودهن در کلام عرب و قرآن بر هفت وجه آید : اول بمعنی روغن . دوم باران
 ضعیف . سیم لین مفاصل از اعضا . چهارم بمعنی حماقت قال به دهن ای شی من الحمق
 پنجم علتی بود گو سفندان را بر مثال دوار مردم را . ششم ادیم احمر یا گوهر هاء
 گذاخته یا روغنها مختلف فاذا انشتت السما فکانت وردة کالدهان . هفتم دهن اسمی بود
 آن چیزی را که از روغن کنند و شجره تخرج من طور سینا تنبت بالدهن ای تنبت
 الدهن و البازایده او تنبت و معها الدهن او تنبت مایاتی بالدهن علی اختلاف بین اصحاب
 المعانی . (۷۳ آ - ج ۲)

بصیره فی طسم الشعرا

بدانك اين سورة مكى است مگر اين ايت كه والشعرا يتبعهم الفاوون الى آخر السورة واياتش دويست ويست هفت در عدد كوفى وشامى. وشش در عدد ديگران. كلماتش هزار دويست وهفتاد وهفت وحر وفش پنج هزار وپانصد وچهل دو. آيات مختلف طسم فلسوف تعلمون اينما كنتم تعبدون وما تنزلت به الشياطين. مجموع فواصل آياتش مون ولام در آخر چهار ايت كه بر اسرائيل است. اين را سورة الشعرا گفتند از بهرانك در آخرش ذكر شعراست فى قوله والشعرا يتبعهم الفاوون. معظم مقصودى كه سورت بران مشتمل است قسم است (۱۹ ب) ببيان ايات قرآن وتسلية رسول در تاخر منكران از ايمان و ذكر موسى وهرون ومنه ومناظره فرعون ملعون و ذكر سحره ومكرايشان در ابتدا وانكه انقياد وايمان در انتها. ورفتن موسى با بنى اسرائيل از مصر وطلب فرعون ايشان را و انقلاب بحر و اغراق قبطيان و ذكر دعا ومناجات ابراهيم واستعانت كافرين از عذاب وقصه نوح و ذكر طوفان و ذكر هود وتعلق عاديان وحديث صالح وعقوبت ثموديان و ذكر قوم لوط و خيبت ايشان وقصه شعيب وهلاك اصحاب ايكه وتنزيل جبريل بر نبى بقرآن عربى و تفصيل حال امم سالفه وامر رسول بانذار عشيرة وتواضع كردن وى مومنانرا وبیان انك شعرا جاهليت در غوايت بودند وختم سورت برانك منقلب ظالمان عذاب وعقوبت است فى قوله وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون. منسوخ درين سورت يك ايتست والشعرا يتبعهم الفاوون العموم الا الذين امنوا للخصوص. فضل سورة قال عليه السلم من قرأ سورة الشعرا كان له من الاجر عشر جنات بمدد من صدق بنوح وكذب به هود وشعيب و صالح وابراهيم وبعدد من كذب بعيسى وصدق بمحمد صلى الله عليهم اجمعين وقال ياعلى من قرأ هذه السورة كان موته موت الشهداء وله بكل آية قراها مثل ثواب امرأة فرعون اسيه

(۲۰ آ ج ۱)

بصيره فى انافتحنا. د

بدانك اين سورت مدنى است باتفاق واياتش بيست و نه بى خلاف. وكلماتش پانصد وشست وحر وفش دو هزار و چهار صد و سى وهشت. وفواصل اياتش برالف. اين را سورة الفتح گفتند از بهر مفتتح (ظ) وى انا فتحنا لك فتحا مبينا. مقصود سورت رسول را وعدة الفتح ونصرت وغفران وانزال سكينة براهل ايمان ومنافقان را عذاب جهنم ومومن را ثواب جنان وثنا سيد رسولان و ذكر عهد و بيعت رضوان و خذلان منافقان وبیان عذر معذوران

ومنت بر صحابه بدست نایافتن مکیان بریشان و صدق رؤیای خاتم پیغامبران بر حقی رسالت و گواهی خداوند جهان و مثال حال پیغمبر و باران بحال کشت و کشاورزان فی قوله و مثلهم فی الانجیل کزرع الی آخر السوره . درین سورت منسوخ نیست . فضل سوره عن انس رضی الله عنه کما نزلت هذه السوره قال علیه السلام لقد انزلت علی سوره هی احب الی فی الدنیا و ما فیها . عن ابی رضی الله عنه من قرأ سوره الفتح فکان ما کان وقع من باع رسول الله تحت الشجره و قال یا علی من قرأها و عتة ثمنیه ابواب الجنة کل باب یقول الی الی یا ولی الله و له بكل ایه قرأها ثواب من یموت غریبا فی طاعة الله .

(۲۷ آ - ج ۱)



و قرآن و قرآن و سوره و آیه و کلمه و معنی و معرف لها تفسیر انظر فی التفسیر و البصائر
 بقدر جائد که بدین مفسر شایسته و او مفسر و اشفاق تفسیر حکمت اندک و می که از تفسیر حکمت
 اندک نظر طبیعت البرا لاخراج الودا و العله مگر از تفسیر نظر الایه لاخراج حکما و معناها و کونند
 لیس فله شوق از نجاست که عرب کونند مفسر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر
 ذحیر لیس طلق بطنه پس معنی تفسیر ان بود که خداوند خاطر اسب فکرت را جوان دهد در میدان عالی
 هر ایضا استخراج کند و عقدا شحال انرا حل کند و کونند معنی تفسیر روش کونند بود و عرب کونند
 مفسر المله اذا کنت فیها معن و مفسر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر
 و مفسر و امر که کونند تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر
 نقلیات بود بدان معنی که تفسیر در اس تفسیر بود باشد بر قیل حدیث و حدیث و صیغ و صیغ و بیتر
 عیب و صیغ و ما لطیفه و اطبه و هر برین فاس بود تفسیر و مفسر و انرا از حدیث تفسیر تفسیر تفسیر
 مکان المفسر کتب سوره ضوره و الایه حده و حله لاخراج المعنی و حصه کشف التعلیل من الایه لفظه
 و طلاق المفسر فی الفیه لمانا و بول جزمی است درین معنی که آیت محمل بود از مواضع اما قبل با ملحد

(مهر وقف ابن خاتون)

بصیره فی السوره

بدانک سوره اسمی است بر وزن فعله بمعنی قطعه و بقیه و مکان رفیع بهمز و بی همز
 روا بود . جمعش سوور و سورات . و سؤر حمله بردن شیر بود و بر آوردن (۲۱۷) خشم
 بقوت هر چیزی . سوره غضب ، قوت خشم و سوره شراب قوت ان . سوو بی همز دیوار بلند بود

يقال سورالبلد للجدار حوله. سؤرمهموز بقيت آب بود كه از خوردن و ريختن بسرايد. سوار دست افر نجن جمع اسوره و اساوره و سوار اسما رجال. و سورة بمعني رفعت منزلت بود .

شعر

الم تر ان الله اعطاك سورة
تري كل ملك دونها يتذبذب
سور قرآن را سورة گفتمند لارتفاع بعضها على بعض في المنزلة يا انا بهر انك جامع
بود آيات و حروف و كلمات را كسور البلد . يا انا بهر انك هريك قطعه و بقيتى (نقطه ندارد)
بود از قرآن . الاسأر باقى گذاشتن . تسوير شهر را سور ساختن ، و سوار در دست كسى
كردن و مساوره و تساور بر يكديگر حمله بردن قال عليه السلام ان في القرآن سورة هي افضل
من التوراة و الانجيل و الصحف و الزبور و من كل كتاب انزل الله على انبيائه الاوهى فاتحة -
الكتاب قال :

شعر

ولو انزلت بعد النبى سورة
اذا انزلت في مدحكم سورات
اخر
اقاله غرر اقواله سور
اقلامه غضبت اراه شهب

و اول انزل بالمدنيه سور البقرة ثم الافاق ثم العنبر ثم الاعراب ثم المخضرة ثم النساء ثم اذا انزلت
ثم اكر بده ثم سورة حمزة ثم الرعد ثم الحجر ثم هل الذئب على الانسان ثم الطلاق ثم البر كبر ثم الحشر ثم اذا انزل الله
ثم المزيم ثم الحج ثم المنافقون ثم المجادلة ثم الحجرات ثم المحرم ثم الحجوة ثم العنبر ثم الطه ثم النور
للمدنية ثم براءة ثم هذه جمله ما نزلت معك في الزمان و ما نزل بالمدية و في الحكر القلم لا ما حملت و نزلها قبل انزلت
معك و نزل بالمدية و الله اعلم بالقصص الساسر فيما ايدى معرفته في نزول القرآن

(متن - اوایل نسخه)

و سورة در قرآن بر پنج وجه ايد: اول در حق منافقان اظهار قبایح و فضایح را يحذر
المنافقون ان تنزل عليهم سور. دوم در حق مومنان بنا بر استدعا و اقتراح ايشان و يقول الذين
امنوا لولا انزلت سورة. سيم از بهر تحدى و تعجيب (ظ: ز) كافرين فاتوا بسورة من مثله قل فاتوا
بعشر سور مثله. چهارم بمعنى واسطه و حجاب در قيامت ميان مومنان و كافرين فضر ب بينهم بسور.
پنجم در بيان فرايض و شرايع ايمان سورة انزلناها و فرضناها .

اما تفصیل سوری که دروناسخ و منسوخ است و غیر آن

اما ان سورتها که در و ناسخ و منسوخ نیست بعدد چهل و سه است : فاتحه الكتاب و سورة یوسف و یس و الحجرات و الرحمن و الحديد و الصف و الجمعه و المتحرم و الملك و الحاقه و سورة نوح و الجن و المرسلات و النبا و النازعات و الانفطار و التطهیر و الانشقاق و البروج و الفجر و البلد و الشمس و الليل و الضحی و الم نشرح و القلم و القدر و لم یکن و اذا زلزلت و العادیات و القارعه و التکاثر و الهمزة و الفیل و قریش و الماعون و الکوثر و النصر و تبت و الاخلاص و الفلق و الناس . و شش سورتست که دروناسخ است و منسوخ نیست : القح و الحشر و المنافقون و التغابن و الطلاق و الاعلی ، و چهل سورتست که دروناسخ است و ناسخ نیست : الانعام و الاعراف و یونس و هود و الرعد و الحجر و النحل و اسرایل و الکهف و طه و المومنون و النمل و القصص و العنکبوت و الروم و لقمان و المضاجع و الملائکه و الصافات و ص و الزمر و المصایح و الزخرف و الدخان و الجاثیه و الاحقاق و سورة محمد ص و النجم و القمر و الممتحنه و المعارج و القیمه و الانسان و عبس و الطارق و الغاشیه و التین و الکافرون . و بیست و پنج سورتست که دروناسخ و منسوخ جمع است : البقره و آل عمران و النساء (۴ آ) و المایده و الانفال و التوبه و ابرهیم و مریم و الانبیاء و الحج و النور و الفرقان و الشعرا و الاحزاب و سبا و المومن و الشوری و الذاریات و الطور و الواقعه و المجادله و المزمل و المدثر و التکویر و العصر . و جمله منسوخات قرآن دوست و چهار ایتست بران تفصیل که یاد کرده شود در هر سورتی در مقاصد اینست مجملی از آنچه بدان حاجت بود و معرفت آن شرط بود در باب ناسخ و منسوخ و در طرف دوم ازین باب یاد کرده شود تفصیل ایاتی که ناسخ است و آنچه منسوخ است سورة فسوره بایات مذکوره . والله الموفق للسداد الیه الی الرشاد .

الفصل الخامس في ترتيب نزول سور القرآن

بدانك علماء صحابه را در عدد و سوره قرآن خلافت و انج اجماع بر آن منعقد است و اهل اسلام بر آن متفق اند آنست كه عدد سور قرآن صد و چهار ده است جنانك عثمان عفان رضی الله عنه آنرا جمع كرد و مصاحف ازان در دیار اسلام نشر افتاد و اجماع امت را خلاف كردن روا نباشد از بهر انك خبر مهترست علیه السلام لا یجمع الله امتی علی الضلالة بدین خیر

ما از بهر بونت او كلمه را با از هر صدّه او بنا بر حدّ سرف با از هر نیت او در خط با از بهر دفع او بر طرف ناله اهل
من التمس بعد السعالي والاعلى طوبى اما اضمحمت صد مبرد نفع و كرت مره در وقت است یعنی هر مبر
است از اصحاب معنی هر مبر در عهد ما مختلف در روکی دفع مبر موضع طهر بود ای مجمع الصحائف و بكر مبر صحف
بود در وزن فعل و المودل لاله و صحف جمع مجر بود چون بیفتن و من صحف جمع صحف چون سینه و سفابن پس

بر در متضاد این كتاب مجموع بود مجملاد مصحف آراسه گفتند بر وزن هتاله و معنی هر ادب و استعاضه از لرس
معنی تراجم و ترجمه هر كتاب است كه در او اوراق باشد مجموع مترجمه مترجمه بر يكديگر و این نام روا بود
و كردن بر كتب دیگر از بهر این معنی را لکن مصحف هر كس را سه را از اذات اختصاصی است با طلاق آن بر مكنوبات
است تران كلماتی كه لا بد بود معرفت آن در مقدمه خوض كردن در تفسیر قرآن و الله والی اللهم فما و كذا فی التبر

المرام للفضائل الرابع في ذكر اعمار القرآن بدانك كثره اعماد بنا بود بر نرف سخی نه معنی كه است
كه اعماد آن در حدّ كرت بد دلیل شد بر حال قوت او و كرت اعماد ثبات دلیل شد بر صعوبت و كرت اعماد

(متن - اوایل نسخه)

معلوم گردد كه اجماع امت قاعده هدايت است و از ای بن كعب رضی الله عنه روایتست كه گفت سور قرآن بعدد صد و شانزده است. اللهم انا نستعينك اللهم اياك نعبد را دوسوره شمرد از قرآن . و نزد بعضی از صحابه سور قرآن بعدد صد و سیزده است بسبب انك سورة انفال و سورة التوبة را يك سوره شمرد . و نزد بعضی از صحابه سور قرآن بعدد صد و ده است بسبب

انك سورة انفال وسورة التوبه را يك سوره شمرد و سورة فيل و قریش را يكي و معوذتين را يكي و خلاف اين قوم معتبر نباشد متفق عليه آنست كه ياد کرده شد .

رغبتنامه و لغز كتاب

في الوصوه والنظاير على يد العبد الضعيف الرأعي محمد ربه و غفرانه

محمد بن ابى عبد الله الرومى ثم الرزى منع اليه صاحب الصلوات بالاطل

الكره العالم العابد المنفى ركز الدرر شباب اسلام ناجح يوفى العباد من المصير

محمد عثمان محمد سعيد السوى بره ليدفع الى الفضله وكرمها بحسب الدعوى

دو مع الفراع منه ليدل السور من العبر الحاسره من نهم لعالم حرام محرمه عن سوره

في بلد ساوه في الجافاه للسور التي يعالج الكرم عنهم ليدفع من سوره في الجافاه

(بايان نسخه كتابخانه آستان قدس)

اما ترتيب نزول سور قرآن نقل کرده شد از تفسير بلقاسم حبيب النيسابورى و از تفسير قاضى القضاة ماوردى البغدادى و هو على بن محمد ا لحبيب رحمهما الله جمعنا بين روايتى اثنى الحبيبين ليكون اقرب الى الاعتماد و اوثق فى الاعتقاد . و ابتدا بترتيب نزول سورتها هكى كنيم آنكه مدنى . روايت ماوردى از آدم بن ابى اياس و روايت بلقاسم حبيب از على بن واقد . اتفاق است ميان مفسران كه اول سورتها هكى سورة اقرا باسم ربك الذى خلق بود . آنكه نون و القلم . آنكه سورة مزمل . آنكه سورة مدثر . آنكه تبت . آنكه اذا الشمس كورت ثم سبح اسم ربك الاعلى . ثم والليل اذا يغشى . ثم والفجر . ثم الضحى . ثم الم نشرح . ثم والعصر ثم والعاديات . ثم الكوثر . ثم الهيك . ثم ارايت . ثم الكافرون . ثم الم تركيف . ثم الفلق . ثم الناس . ثم قل هو الله احد . ثم والنجم . ثم عبس . ثم القدر . ثم والشمس وضحيها . ثم البيروج ثم والتين والزيتون . ثم لا يلاف قریش . ثم القارعة . ثم لاقسم بيوم القيامة . ثم ويل لكل همزه . ثم والمرسلات . ثم ق و القرآن . ثم لاقسم بهذا البلد . ثم والسما والطارق . ثم اقتربت . الساعة . ثم ص . ثم الاعراف . ثم قل اوحى ، ثم يس . ثم الفرقان . ثم الملائكه . ثم مريم . ثم طه . ثم الواقعة . ثم الشعرا . ثم النمل . ثم القصص . ثم بنى اسرائيل . ثم يونس . ثم هود . ثم يوسف . ثم الحجر . ثم الانعام . ثم الصافات . ثم لقمان . ثم سبا . ثم الزمر . ثم المؤمن . ثم السجده

ثم عسق . ثم الزخرف . ثم الدخان . ثم الجاثية . ثم الاحقاف . ثم الذاريات . ثم الغاشية . ثم الكهف . ثم النحل . ثم سورة نوح . ثم سورة ابراهيم . ثم الانبياء . ثم قدا فلاح المومنون . ثم الم السجده . ثم الطور . ثم تبارك الملك . ثم الحاقة . ثم سال سابل . ثم عم يتسالون . ثم النازعات . ثم اذا السما انفطرت . ثم اذا السما انشقت . ثم الروم . ثم العنكبوت . ثم المطففين . فهذه خمس وثمانون سورة نزلت بمكة . واول ما نزل بالمدينة سورة البقره . ثم الانفال . ثم آل عمران . ثم الاحزاب . ثم الممتحنه . ثم النسا . ثم اذا زلزلت . ثم الحديد . ثم سورة محمد . ثم الرعد . ثم الرحمن . ثم هل اتى على الانسان . ثم الطلاق . ثم لم يكن . ثم الحشر . ثم اذا جانصر الله . ثم النور . ثم الحج . ثم المنافقون . ثم المجادلة . ثم الحجرات . ثم المتحرم . ثم الجمعه . ثم التغابن . ثم الصف . ثم الفتح . ثم المايدة . ثم براءة . فهذه جمله ما نزلت بمكة من القرآن وما نزل بالمدينة ولم نذكر الفاتحه لانها مختلف في نزولها قيل نزلت بمكة وقيل بالمدينة والله اعلم .

(۴۲ - ج ۱)

وقف کتابخانه مدرسه کبیریه قم

ذیل

با استفاده از یادداشتهای استوری (در بخش اول از جلد اول ص ۲ - ۱۱۹۱) وهمکاری دوست فاضل آقای محمد تقی پژوه معلوم شد در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران عکس چند نسخه از بصائر معینی تهیه شده است که مشخصات آنها را آقای دانش پژوه در صفحه ۲۱ و ۲۲ « فهرست فیلم نسخه های خطی » شرح داده اند ؛ نسخه ترکیه که از اوائل قرآن تا آخر سوره مائده را دارد و نسخه پاریس که شامل تفسیر سوره توبه تا اسراء است و نسخه هلند که از سوره کهف تا سبارا دارد و نسخه بنگال که مشتمل بر تفسیر کهف تا سبارا است . اما نسخه کتابخانه آستان قدس ظاهرا بصائر معینی است زیرا از یادداشتهای آقای ریحان که برای کتابخانه مرکزی تهیه کرده اند ، چنین برمی آید که نسخه دیگری از بصائر معینی در کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد موجود است که مشخصات آن با نسخه کتابخانه آستانه تطبیق می کند این نسخه در « اثنی عشر ذی الحججه » سال ۶۰۳ ق . ه کتابت شده و در پایان این نسخه هم نظیر آستانه این عبارت هست ؛ تم النصف الاول من کتاب البصائر فی وجوه والنظائر » .

استوری نیز در یادداشتهای خود توضیح داده که نسخه آستانه تالیف ابوالفضل محمد بن الحسین المعینی است (ج ۱ - تصحیحات) . آقای دانش پژوه احتمال داده اند ممکن است همان مؤلف لوامع البرهان وقواطع البیان فی تفسیر القرآن باشد که نسخه ای از آن در کتابخانه بیروسه (ترکیه) موجود است و تاریخ فوت او را در حدود ۵۸۴ ه نوشته اند . معینی منسوب به معین به فتح م قلعه ای است در یمن و بعضی معینی نیز ضبط کرده اند (هدیة العارفين ج ۲ - ص ۱۰۲ - معجم المؤلفین ج ۹ - ص ۲۶۱)

بنا براین نسخه آستانه نفیس تر از آن است که فکرمی شد زیرا تا آنجا که از فهرست چاپی کتابخانه ها برمی آید دومین نسخه کتابی است که فقط دو نسخه از آن در دنیا موجود است .